

سرکه انداختیم شراب شد! (ندامت مشروطه خواهان در پایان کار)

علی ابوالحسنی (منذر)

یکی از نقاط سیاه جنبش مشروطیت حذف مرحله به مرحله علما و مراجع دلسوز جامعه و در رأس آنها ضایعه به شهادت رساندن عالم مجاهد شیخ فضل الله نوری بود. این حوادث که توسط مخالفین جنبش مشروطیت صورت گرفت، موجی از تنفر و بیزاری از «مشروطیت» را در میان علما و طبقات مختلف مردم به وجود آورد. مقاله زیر بازتاب این ضایعه بزرگ را در جامعه آن روز ایران به بحث گذارده است. عین السلطنه، از رجال مطلع عصر قاجار، حدود 3 سال و نیم پس از به شهادت رسیدن شیخ فضل الله نوری از میزان نفرت مردم تهران نسبت به مشروطه چنین خبر می‌دهد:

من آرزو داشتم بروم طهران، با آنها که برای این مشروطه خودکشان می‌کردند کمی صحبت کنم. حالا که آمدم می‌بینم از هر صنف مردم، چنان بیزار شده‌اند که به گوش آدم، اسم مشروطه نمی‌رسد؛ چه رسد به آنکه صحبت آن به میان بیاید. همه فحش می‌دهند، همه ناسزا می‌گویند، همه نفرین می‌کنند. شدیدتر از آنچه من به نظر داشتم و تصور می‌کردم. از دهان احدی اسم مشروطه شنیده نمی‌شود، حتی از دهان عزالممالک [از رجال و دست‌اندرکاران مشروطیت] هم.

بازارها کساد [بوده] و تجارت هیچ نیست. گرانی و فلاکت [است. مردم] مثل مرده‌ی متحرک هستند و مثل قالب بی‌روح. درب دکانهای خود نشسته‌اند، خودشان از خجالت، اسم اوضاع گذاشته را به زبان نمی‌آوردند و متصل، تف و لعنت به خودشان می‌فرستند، که آلت اغراض دیگران شدند و مملکت رفت، کسب رفت، تجارت رفت. فقر و پریشانی سرتاسر آنها را فرو گرفته و روز بروز بدتر می‌شود. 1

سخن فوق را، دیگر شاهدان عینی نیز (نظیر معیرالممالک در «وقایع الزمان») تأیید می‌کنند. حتی سید علی محمد دولت‌آبادی، لیدر حزب مشروطه خواه «اعتدال»، ضمن تشریح اختلافات و کشمکشهای مشروطه چنان و نیز کشتار و غارت مردم توسط آنان در سالهای 1328 - 1330، تصریح می‌کند که: 90% مردم تهران، در اثر مشاهده‌ی این اعمال و حوادث سوء، خواهان بازگشت محمدعلیشاه به کشور بوده‌اند.

افزون بر این، تاریخ، «رضایی و افسردگی» بسیاری از سران مشروطه را نسبت به اوضاع و احوالی که پس از شهادت شیخ فضل‌الله بر کشور حاکم شد و احیاناً «پشیمانی» آنان از عملکرد خویش در مشروطه‌ی اول ضبط کرده است. در این زمینه می‌توان از علمای مشروطه‌خواه ایران و عراق (نظیر سیدمحمد طباطبایی و آخوند خراسانی) و همچنین ادیب‌الممالک فراهانی (شاعر مشهور و مدیر روزنامه‌ی مجلس)، شیخ یحیی کاشانی (مدیر روزنامه‌های حبل‌المتین و مجلس)، دهخدا و حتی سپهدار تنکابنی رکن‌بزرگ تجدید مشروطه یاد کرد که هر یک به نحوی نارضایی یا ندامتشان از روند مشروطیت را ابراز کرده‌اند. ذیلأ به توضیحاتی در این باره توجه کنید:

1- مرحوم نائینی نسخه‌های «تنبیه‌الامه» را که در اثبات مشروطیت نوشته بود، در اواخر عمر برای جلوگیری از سوء استفاده منحرفان از مضامین تند آن با بهای گزاف از این و آن می‌خرید و نابود می‌کرد. دکتر حائری، وی را «یکی از قربانیان» سرخوردگی علما و متدینین از مشروطه می‌داند که «نه تنها از فعالیت‌های مشروطه‌خواهی کناره‌جست، بلکه دیگر حتی نام مشروطه را به زبان نیاورد و به هیچ گفتگویی که مربوط به مشروطه بود نیز گوش نداد.» 3

اقدام نائینی به نابودی نسخه‌های تنبیه‌الامه، واقعیتی مسلم و تردید ناپذیر است. کسروی می‌نویسد: «شنیدنی است که میرزا نائینی که از شاگردان آخوند بوده، در زمان زندگی او کتاب‌چه‌ای درباره‌ی مشروطه و سودمندی آن نوشته و چاپ کرده بود. سپس پشیمان گردید و نسخه‌های آن را یکایک جسته و از دست‌ها باز گرفته، و چنانکه گفته می‌شود به جای آن کتابی درباره‌ی روضه خوانی و سینه‌زنی و آن نمایش‌ها [= شعائر حسینی علیه‌السلام] نوشته و بیرون داده است.» 4 آیت‌الله شیخ محمد حرزالدین، از علمای هم عصر میرزا در نجف، می‌نویسد: «زمانی که نائینی ایده‌الله در امر تقلید و مرجعیت شهرت یافت، فرمان داد نسخه‌های کتابش جمع‌آوری و نابود گردد. از شخص موثق و بزرگواری شنیدم که میرزا در روزهای آخر، برای به دست آوردن هر نسخه از کتاب مزبور، یک لیره‌ی نقره - و به قولی: 5 لیره‌ی عثمانی - می‌بخشید ... روزی برخی از متشخص صین که از نائینی تقلید می‌کردند از او درباره‌ی مشروطه و کتاب مزبور سؤال کردند و او، در برابر آنان، از ما مَضی [= آنچه که در گذشته مرتکب شده بود] استغفار کرد. این را از اصحابش شنیدم.» 5

2- مرحوم آیت‌الله شیخ عبدالله مازندرانی نیز یکی از مراجع ثلاثی نجف است که تاریخ، حمایت اولیه‌ی او از مشروطه و افسردگی شدید بعدی وی از این امر را ثبت کرده است. محمد حرزالدین می‌نویسد: مازندرانی از جمله‌ی مشایخ ثلاثه و رؤسای شیعه‌ی نجف بود که با آن دو تن دیگر - آخوند خراسانی و استاد حاج میرزا حسین تهرانی - خواهان تغییر رژیم ایران به مشروطه بودند و در این راه جدیت کردند ...

بعد از تغییر رژیم استبداد به مشروطه در ایران، وقوع حوادث مختلف، با اخباری از عملکرد حکام جدید ایران، به شیخ بزرگوار مازندرانی رسید، غم و اندوه شدیدی وی را فرا گرفت. این مطلب را شخص موثقی از حواریون وی برای ما نقل کرد. زیرا علمای بزرگوار ما، صرفاً طالب تغییر رژیم نبودند، بلکه نابودی فساد، قطع دست ستمگران و وضعی که پیش آمده و جایگزین اوضاع سابق شده بود [به اصطلاح فقها: از قبیل «هَذَا قُصِدَ لَمْ يَقَعْ» 6] بود ... 7

بهترین مؤید بلکه دلیل بر صدق گفتار فوق، رنجامه‌ی پر سوز و گدازی است که شیخ عبدالله مازندرانی، 14 ماه پس از شهادت شیخ فضل‌الله به بادامچی (یار و هم‌رزم شیخ محمد خیا بانی در تبریز) نوشته است. مازندرانی در این نامه، با لحنی تند، به دسایس ضد اسلامی و ضد ملی جناح تقی‌زاده اعتراض کرده و حتی خطر آنان را در کشور، با

- خطر قشون روس (که آن روزها تبریز و قزوین را اشغال کرده بود) برابر شمرده است. 8
3. ناظم‌الاسلام کرمانی که در مشروطه‌ی دوم با شیخ یحیی کاشانی دیدار کرده است، ضمن برشمردن خدمات او در صدر مشروطه (هنگام مدیریت روزنامه‌ی مجلس) می‌نویسد: «لیکن این ایام از دماغ سوختگی و خجالت از اعمال جوانان جاهل بی‌اندازه کدر و تیره است...» 9
4. محمدمهدی شریف کاشانی را نیز باید از نادمی به شمار آورد. چه، به قول دکتر اتحادیه: نظر یاتش «بمروور تغییر ... یافته و از جانبداری مشروطه‌خواهان به مذمت ایشان می‌گراید». 10 برای نمونه، در تنقید از وکلای مجلس دوم می‌نویسد: «سبحان‌الله! ما وکلا را انتخاب کردیم که در مجلس شورا حقوق مغضوبه‌ی ... ما را از دست ظالمان بیرحم باز ستانند؛ هیچ وقت احتمال نمی‌دادیم که وکیل ما حقوق حقه‌ی ما را به ظالمان ببخشد. حال چه باید کرد؟ این خاکی است که خود بر سر خود ریخته‌ایم، که کار برعکس شده، و اقدامات ما بر خلاف مقصوده غنچه داده ...» 11
5. ناظم‌الاسلام ضمن گزارشی از خدمات مستمر سید محمدمهدی طباطبایی (برادر زاده‌ی سید محمد طباطبایی) به مشروطه، می‌نویسد: «جنابش در همه‌ی مجالس حاضر ... بودتا اینکه امر منقلب، خواص خانه‌شین، جوانان مجرب روی کار آمدند و آنچه که مقصود از مشروطه بود حاصل نشد، بلکه بر عکس نتیجه داد. و کلا در عوض خدمت به موکلین خود، مشغول نزاع مسلکی...، وزرا در خیال جمع مال و اندوخته...، عموم رعیت در صدمه و اذیت، مالیات بر همه چیز حتی سفیدی نمک و سیاهی ذغال بسته بلکه افزوده، رؤسای روحانی را خانه نشین، احکامشان را پشت گوش انداخته، صریح گفتند و نوشتند تفکیک قوای روحانی از قوای جسمانی. مرحوم آقای بهبهانی را در ازای آن همه صدمه و اذیت که در طریق مشروطیت متحمل شد مقتول نمودند. آقای طباطبایی را در خانه‌ی خود نشانند و پیغام دادند که اگر مداخله در امور کنید مثل آقای بهبهانی خواهید شد. اما عدالتخانه، چه عدلیه و چه اشخاص و چه اعضا؟!...» 12
6. فوقاً اشاری به انزوای جبری مرحوم سیدمحمد طباطبایی، پیشوای مشروطه، شد. افسردگی و ندامت شدید طباطبایی، 13 و سخنش درباره‌ی انحراف مشروطه از اهداف اصیل خویش: «ما سرکه ریختم، شراب شد!» مشهور است. 14 یوسف صدیق، از مأمورین قدیمی و متدین وزارت خارجه، این جمله را از خود آن مرحوم شنیده و برای دیگران بازگو کرده است. 15 آیت‌الله حاج شیخ حسین لنکرانی نیز صحنه‌ی جالبی را از ندامت آن مرحوم نقل می‌کرد: مرحوم طباطبایی «در نتیجه‌ی مواجهه با نتیجه‌ی آن مقدمات، بعداً بیمار و گرفتار ندامت و خود خوری عجیبی شده بود. روزی در خدمت مرحوم پدرم [حاج شیخ علی لنکرانی] دلم در منزل مرحوم حاج عبدالله سقط فروش همسایه‌ی نزدیک منزلمان، می‌دیدم آن بزرگوار نظر به سوابقی، با حال گریه خطاب به پدرم می‌گفت: حاج شیخ، من که قصد خیر داشتم ولی کار این طور از آب درآمد. آیا جواب خدا را چه یدهم؟! و مرحوم پدر ایشان را تسکین دادند! آقا، شما که متوجه این اعمال بالنیات هستید. آقا، لا تقنطوا! آقا، لاتیتسوا! آن بزرگوار را سکون و آرامشی دست داد.» 16
- تعبیر سرکه و شراب، از دیگر علمای مشروطه‌خواه نیز نقل شده است. مرحوم استاد جلال همایی می‌نویسد:
7. حاج آقا نورالله اصفهانی «پس از مشاهده‌ی اعمال خلاف قاعده‌ی مجاهدان قفقازی و تندیروهای حزب دموکرات [به رهبری تقی‌زاده] و واقعه‌ی شهادت مرحوم شیخ شهید نوری و شهرت مسمویت مرحوم آخوند خراسانی و امثال این وقایع، گفته بود: «ما انگور انداختیم که سرکه شود آن را شراب کردند.» 17
8. آیت‌الله سید عبدالحسین لاری مرجع مشروطه‌خواه فارس نیز، به گفته مورخان، پس از آنکه در مشروطه‌ی دوم از شیراز به لار برگشت «و از کردار و رفتار مشروطه‌خواهان، بطلان و فساد مشروطه بر وی کشف گردید و خدعه و فریب ایشان را فهمید، باز حرکت به جانب شیراز نمود و نهایت سعی داشت که مشروطه‌ی مشروعه را عملی کند و این مشروطه‌ی فاسده‌ی یاطله را از میان بردارد؛ فایده نبخشید. پس اعراض فرمود و مکرر می‌فرمود که: مذهب ما مذهب مخطئه است نه م صوبه، و خطا بر غیر معصوم جایز است. سرکه انداختیم، شراب بیرون آمد!» 18
- 9 به این لیست، باید نام آخوند خراسانی را نیز افزود، که اساساً شهید مبارزه با انحراف مشروطه گردید. مرحوم لنکرانی می‌گفت: آخوند خراسانی در آستانه‌ی حرکت به سوی تهران در سال 1329 ق (که به مسمومیتش در همان شب عزیمت به دست عناصر نفوذی، نافرجام ماند) فرموده بود: سرکه انداختیم شراب شده است، می‌روم ایران خمره‌اش را بشکنم! 19
- آنچه گفتیم، حاکی از نارضایی بلکه ندامت عالمان مشروطه‌خواه است و نشان می‌دهد که هشدارهای شیخ شهید و هم‌اندیشان وی، براه نبوده است. به دیگر نادمین مشروطه اشاره می‌کنیم:
10. ادیب الممالک فراهانی از کسانی است که چندی پس از مدح مشروطه، به ذم آن برخاسته است. وی به مناسبت افتتاح مجلس شورای ملی، در صدر مشروطه، خطاب به مجلس وقت چنین سروده بود: شادباش ای مجلس ملی که بینم عنقریب / از تو آید درد ملت را در این دوران طیب / ... / شاد باش ای مجلس ملی که ظلم از تو گریخت / همچو حاج بن یوسف، از عزاله و ز شیب / ... / چشیمها را روی حوری، کامها را طعم شهد / گو شها را بانگ رودی، مغزها را بوی طیب! ... کس نباشد زین سپس از جور دیوان در شکنج ... 20
- این امید و ستایش، مربوط به زمانی بود که او همچون انبوهی از مردم، مجلس و مشروطه را کعبه‌ی آمال می‌پنداشت. در آغاز مشروطه‌ی دوم نیز به استقبال فاتحین رفت و (ظاهراً برای خوشامد «لز بیدرای») چکامه‌ای زشت در قدح شیخ فضل‌الله سرود. اما دیری نپایید که همو، با رو شدن دستها و افتادن نقابها، به مویه و زنج‌موره افتاد و شعری در 1330 یعنی فقط 3 سال پس از شهادت شیخ، و قدح مشروطه و اهل آن سرود.
11. نسیم شمال نیز مثل ادیب فراهانی، در مدح مشروطه و قدح شیخ شعرها سرود، ولی سالها بعد، خسته و رنجور از روند مشروطه، در دیوانش نوشت: یک مدتی استبداد، از ظلم عذابم کرد / مشروطه چو پیدا شد از غصه کبابم کرد / آن قحطی و این غصه، خوب خانه خرابم کرد...! 21

12. بر این طومار نام علی‌اکبر دهخدا را هم بیفزایید!
 راستی میان دهخداي «تندرو و سوسیال دموکرات» صدر مشروطه با دهخداي سرد و گرم روزگار چشیده‌ي عصر تدوین «لغتنامه» باید فرق گذارد. دهخداي صدر مشروطه، در روزنامه‌ي صور اسرافیل با امضاي «دخو» و «ع.ا.د» از طنز و هزل و تحلیل، سنگري ساخته بود براي تبلیغ سوسیال دموکراسي و ترویج افکار «ژان ژورس» لیدر مقتول حزب سوسیالیست فرانسه 22 و هتاکی به پیشوای نهضت مشروطه و نیز هم‌آوایی با جناح تقی‌زاده. و اینچنین بود که در جریان انحلال مجلس، او نیز همچون تقی‌زاده با وضعي زار (و البته به کمک و تأمین سفارت انگلیس) ناگزیر از ترک ایران به سوي اروپا گردید. در اروپا نیز، اوایل امر، در مقالاتي که نشر می‌داد، چنان با شاه از در تندي و هتاکی درآمد که حتی ادوارد براون (پدر روحانی تقی‌زاده و یاران او) برآشفت و این همه تندي را دیگر مضر و خلافت مصلحت دانست! 23

اما به گواه نامه‌هایی که از دهخدا در همان اواخر استبداد صغیر در دست است، هنوز تهران به دست مشروطه چنان فتح نشده و مشروطه‌ي دوم آغاز نگردیده بود، که مشاهده‌ي وضع سردار اسعدها (و به قول دهخدا: «علی‌قلی‌شاه» ها!) و زد و بندهای آشکارشان با قدرتهای خارجی، دهخدا را از خواب نوشین صبح مشروطه بیدار ساخت و نسبت به آینده‌ي میهن از دست این افراد، سخت نگران.

به همین دلیل بود که دهخدا در بدو مشروطه‌ي دوم، از جرگه‌ي به اصطلاح «انقلابیون» دوری جسته به «اعتدالیون» پیوست و سپس به تدریج از صحنه‌ي سیاست فاصله گرفته و (جز حمایتي که در برهه‌اي حساس، از پیشوای جبهه‌ي ملي و نیز هواداران صلح از خود نشان داد) زندگی‌ش را یکسره وقف تأسیس بنای عظیم «لغتنامه» کرد.

13. سپهدار تنکابني (بعدها: سپهدار اعظم) فاتح تهران رئیس الوزرای مکرر مشروطه است که هنگام شهادت شیخ، شخص اول دولت بود. وی، تنها 2 سال و اندی پس از شهادت شیخ یعنی در ذی‌حجه 1329 نوشت: «هر ساعت این اوضاع را مشاهده، و آرزوي مرگ می‌کنم. و افسوس نه می‌گیریم و نه می‌کشند مرا ... و اگر هم خودم تلف کنم خلاف شرع است و خسر الدنيا و الآخره می‌شوم!» 24

بالآخره نیز زمانی که رضا شاه، برای بلع املاک وی خیز برداشته بود (همان زمین‌هایی که حفظ آنها، سپهدار را از دیر زمان به مغالزه با روسها واداشته، و به اشاري آنان، عاملدار مشروطه و فاتح تهران ساخته بود!) زیر فشار شدید روحی، با تیزاجه خودشي کرد (27 شهریور 1305) و به قول خودش «خسرالدنيا و الآخره» شد! حتی نوشته‌اند: «در آن هنگام که به مرض روحی دچار و از زندگی رنج می‌برد، تنها جمله‌ي با مفهومي که همیشه تکرار می‌کرد این بود: افسوس! شیخ فضل‌الله راست می‌گفت، نباید کشته می‌شد!» 25 دیدي که خون ناحق پروانه شمع را / چندان امان نداد که ...!

به نقل از: آخرین آواز قو، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران

پانوشته‌ها:

1. روزنامه‌ي خاطرات عین‌السلطنه، 3830/5، عزالممالک، از رجال مشروطیت است.
2. ر. ک، خاطرات سید علی محمد دولت‌آبادي، بخش مربوط به شوستر و نیز صص 114 - 118.
3. تشیع و مشروطیت ...، دکتر عبدالهادي حائري، ص 167.
4. بخوانند و داوري کنند، ص 106.
5. محمد حرزالدین می‌افزاید: «غریبتي ندارد که نائیني، به علت گمان به چیزی که با علم و عمل و تقوایش ناسازگار بوده استغفار کند؛ وی از ابدال بود. پوشیده نما ند که: علمای اعلام ما به انگیزه امر به معروف و نهی از منکر، شکستن قوای ظلم و جور، و قطع دست متجاوزان به حقوق مسلمین، داخل [جریان مشروطه] شدند» (معارف الرجال، 286/1 - 287). درباره‌ي سرخوردگی نائیني از مشروطه و اقدامش به جمع‌آوری تنبیه‌الأمه همچنین ر. ک، مقدمه‌ي آیت‌الله طالقانی بر تنبیه‌الأمه؛ راهنمای کتاب، سال 4، ش 11-12، ص 1017 (مقاله‌ي سید احمد روضاتي)؛ حوزه، ش 32، خرداد - تیر 68، ص 77 (مصاحبه با آیت‌الله حاج سید عزالدین زنجاني)؛ نهضت روحانیون ایران، دوانی، 1/ 182؛ تاریخ اصفهان، چاپري اصفهاني، تصحیح جمشید مظاهري، ص 334؛ مشروطه‌ي ایران و اثر آن در عراق، علمی لوردی، ترجمه زهیر لیاف، صص 55-65.
6. فُصِدَ لَمْ يَفْعَ و ما وَقَعَ لَمْ يَفْعِدْ: آنچه می‌خواستیم نشد و آنچه شد مطلوبمان نبود.
7. معارف الرجال، 19/2 - 20.
8. روزنامه‌ي حبل‌المتین، ش 15، 28 رمضان 1328 ق؛ اوراق تازه‌یاب مشروطیت و نقش تقی‌زاده، صص 208 - 212. برای نامه‌های دیگر شیخ عبدالله مازندراني ر. ک، اسنادي درباره‌ي هجوم انگلیس و روس به ایران، گردآوری محمد ترکمان، صص 125 - 127؛ مجله‌ي راهنمای کتاب، سال 12، ش 5 و 6، مرداد - شهریور 1348 ش، ص 313.
9. تاریخ بیداري ایرانیان، بخش 1، 473/2. مقاله‌ي شیخ یحیی با عنوان «دموکراسي یا د ماگوزي» در انتقاد از عملکرد مزورانه‌ي دموکراتها، خواندني است (روزنامه‌ي مجلس، سال 4، ش 67 و 68 ربیع الاول 1329 ق؛ روزنامه‌ي خاطرات عین‌السلطنه، 3351/5 - 3352).
10. واقعات انفاقیه در روزگار، شریف کاشانی، ج 1، مقدمه‌ي منصوره اتحادیه، ص نوزده.
11. همان، ص هفده.
12. همان، ص 468، محمد حرزالدین، مرحوم سید عبدالله بهبهانی را نیز از نادمین مشروطه شمرده است (معارف الرجال، 17/2 آ 18)
13. در دستخطي از مرحوم طباطبایي در دست است و وی آن را در جمادی الثاني 1329 ق نوشته می‌خوانیم: پس از خلع محمدعلیشاه من به تهران آمدم. آقا سید عبدالله نیز با تشریفات زیاد وارد شد. او را کشتند و من ناخوش

شدم که تاکنون ناخوشم. مجدداً مشروطه و مجلس درست شد ولی نه همان طوری که من می‌خواستم ... اکنون که 20 جمادی الثانیه 1329 است، در ونگ هستم به حالتی زیاد بد. خداوند رحم فرماید...» (برای متن دستخط طباطبایی ر. ک، بنیاد، نشریه‌ی بنیاد جانبازان و مستضعفان، ش 25، نیمه‌ی اول شهریور 1372ش، ویژه‌نامه‌ی فرهنگی - شماره‌ی 6، ص 8).

نیز ر. ک، دستخط طباطبایی مورخ 1331 ق در آغاز کتاب بشاره‌ی الشیعه (ملا علی بن فتح‌الله شریف، از کتب هدایای سید محمدصادق طباطبایی به کتابخانه‌ی مجلس شورای ملی سابق، ش 646) مبنی بر انتقاد شدید از «نفاق اهل ایران ... خاصه، وزرا و وکلا که مبدأ اصلی به باد دادن ایران، این دو طائفه بودند، وطن عزیز را به ثمن بخت فروختند، عین قریب به جزای عملشان مبتلا خواهند شد... از همه چیز گذشتیم که خدمتی به این مردم کرده با شیم از قید رقیت آزاد شوند؛ افسوس قدر ندانستند و نتیجه‌ی اعمالشان عکس آنچه مقصود ما بود شد و خواهد شد. محمد بن صادق الحسینی الطباطبائی».

14. نهیب جنبش ادبی...، اظهارات مدیر نظام، ص 250؛ فاجعه‌ی قرن ...، بهمنی، ص 170. تندر کیا، در مدرک فوق، از مدیر نظام نقل می‌کند که: طباطبایی «همش می‌گفت شیخ فضل‌الله حق داشت، او بهتر از ما می‌فهمید. آدمیم سرکه بیندازیم شراب عمل آمد!»

15. رهبران مشروطه، ابراهیم صفایی، 218/1-219 و نیز ص 216.

16. خاطرات سیاسی مستر همفر، ترجمه‌ی علی کاظمی، مقدمه و تعلیقات حاج شیخ حسین لنگرانی، بخش مقدمه، صص 20-21.

مرحوم لنگرانی برای خود ما نیز نقل می‌کردند: صاحب سلطان خانمی بود که در کوچه‌ی روغنی‌ها (واقع در منطقه‌ی سنگلج، حدود پارک شهر کنونی) می‌نشست. وی در خانه‌ی مرحوم طباطبایی عنوانی داشت و به اصطلاح «کلانتر» خانه‌ی طباطبایی بود. به منزل ما هم رفت و آمد می‌کرد. او نقل می‌کرد که: آقای طباطبایی گاهی خلوت می‌کنند و می‌روند روی پشت بام، و آنجا گریه می‌کنند. چیزی هم زیر پایشان نمی‌دازند، روی همان کاهگل پشت بام، صورتشان را روی خاک می‌گذارند و گریه می‌کنند که چرا این کار را ...

17. دیوان طرب، مقدمه‌ی جلال الدین همایی، ص 136.

18. دوحه‌ی احمدیه فی احوال الذریه الذکیه (شرح حال آیت‌الله سید عبدالحسین لاری)، سید علی‌اکبر آیت‌اللهی و ...، مندرج در: میراث اسلامی ایران، 657/1-658.

19. مرحوم آیت‌الله حاج شیخ محمباقر محسنی ملایری، از علمای پارسا و معزز قم، می‌گفت: آخوند خراسانی می‌فرمود «ما کشمش ریختیم سرکه بشود، چرا شراب شد!» (سیره‌ی صالحان، ابوالفضل شکوری، ص 138) «مسمومیت» آخوند (که عناصر نفوذی مشروطه‌خواه در آن متهم‌اند) حدیثی «مشهور» است. در مورد مخالفت شدید آخوند (پس از قتل شیخ 9 با مشروطه‌چیان منحرف و تصمیم او برای آمدن به ایران جهت اصلاح مشروطه که منجر به مسمومیتش شد، ر. ک، حوزه، ش 41، آذر و دی 69، صص 27-28) گزارش جالب آقای واعظزاده‌ی خراسانی؛ سیره‌ی صالحان، صص 136-137 (اظهارات آیت‌الله سید جمال‌الدین گلپایگانی)؛ خاطرات نواب وکیل، ص 495؛ برگ‌ها از تاریخ معاصر ...، صص 75-78 و 130؛ خاطرات سید محمدعلی دولت‌آبادی، صص 35-36 (متهم بودن دمکراتها به قتل آخوند).

20. دیوان کامل ادیب‌الممالک فراهانی، تصحیح و حواشی وحید دستگردی، صص 53-55.

21. دیوان نسیم شمال، 281/1.

22. ر. ک، فکر دموکراسی در نهضت مشروطیت ایران، آدمیت، صص 50-51؛ فراموشخانه و فراماسونری در ایران، اسماعیل راین، 256/2-257.

23. مبارزه با محمد علی‌شاه، صص چهل و یکم - چهل و دوم. دهخدا پس از اخراج شاه توسط مشروطه‌چیان از ایران نیز در جریده‌ی سروش (منتشره در اسلامبول) مقاله‌ای نوشت که خالی از اعتراض به این امر نبود (ر. ک، خاطرات عین‌السلطنه، 2951/4).

24. سپهسالار تنکابنی، امیر عبدالصمد خلعتبری، صص 191-192. و نیز ر. ک، صص 292-294 و 314 و 360 و ... از همان کتاب، که همه تنقید از سوء اعمال مشروطه‌چیان حاکم است.

برای انتقال روزگار از سپهدار، ر. ک، نوشته‌ی جالب عین‌السلطنه در روزنامه‌ی خاطراتش، 2682/4 و 5888/8.

25. فاجعه قرن ...، جواد بهمنی، صص 170-171. برای سخنی مشابه از سپهدار در اظهار ندامت از اقدام به تجدید مشروطه، ر. ک، روزنامه‌ی خاطرات عین‌السلطنه، 2805/4

<http://www.dowran.ir/show.php?id=55579192>